

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره انقلاب نسبت بود و عرض کردیم که در کلمات این اصحاب متاخرین ما مثال معروفی که در این جهت زده شده همین مسئله عاریه و کیفیت جمع بین روایاتی که در باب عاریه در باب ضمان عاریه یا عدم ضمان آمده و توضیحاتش داده شد، به نظر ما که احتیاج به انقلاب نسبت در آنجاها نبود و آن روایاتی که دنایر تنها یا دراهم تنها داشت مشکل داشتند و دو تا روایت تصریح دارد که إلا الذهب و الفضة و باز در روایت دارد که در عاریه ضمان نیست إلا أن یشرط، اگر باشند، اینها را عرض کردیم در متعارف در حوزه ها ما از باب تخصیص می دانند یعنی آن اطلاقاتی که داریم که لیس علی مستعیر عاریه ضمان آن تقیید خورده به جای این که شرط باشد به این روایت تقیید زدند. ما عرض کردیم آن روایتی که لیس علی مستعیر عاریه ضمان اصلاً اطلاق ندارد، در مقام اصل مطلب است، این در مقابل این تصور که اگر کسی چیزی را گرفت ضامن است همان روایت علی الید، این جا می خواهند بفرمایند که نه ید امانی منشا ضمان نمی شود، روایت اطلاقی ندارد که حالا بخواهیم بگوییم تقیید خورده یا تخصیص خورده و اما این روایتی که می گوید إلا أن یشرط، این اشاره به حدیث المومنون عند شروطهم، عرض کردیم حدیث المومنون عند شروطهم پیش اصحاب ما در روایات ما هم به سند صحیح آمده و هم مورد قبول است و توضیحاتش را سابقاً عرض کردیم روایت مشهور بوده در قرن فقها به اصطلاح بنده اما بعدها که بحث سند و صدور و حکایت و روایت و این مسائل نقلی و قواعد تحدیث مطرح شد در حدیث مناقشه کردند که سندش روشن نیست لذا بخاری، مسلم و حتی مثل ابن حزم، حالا چون ابن حزم بعضی از احادیث را قبول می کند، باز هم این المومنون عند شروطهم را قبول نکرد، به نظرم یک جا می گوید الحدیث المکذوب، تعبیر مکذوب می کند.

علی ای حال این به خاطر روایت المومنون عند شروطهم است و عرض کردیم جمع بین دو روایت و دو حکم گاهی اوقات یک محدودیتی یا تضییق دائره یکی از این دو حکم را ایجاد می کند و این را ما اصطلاحاً، حالا نمی دانم آقایان اسمش را تخصیص گذاشتند، این

تخصیص نیست ولو اداتش ادات تخصیص است، لیس علی العاریه ضمان إلا أن یشرط لکن در حقیقت مفاد واقعی این نیست، مفاد واقعی این عبارات این است که ما قاعده المومنون عند شروطهم را قبول داریم و لذا اگر شرط ضمان کرد نافذ است کما این که در ذهب و فضه اصولا ضمان هست، بله نسبت به ذهب و فضه این را هم باید یک تحقیق تاریخی بکنم، نشد که نگاه بکنم چرا ذهب و فضه خارج شده، راجع به ذهب و فضه ما باشیم و ظاهر تخصیص است که امام تخصیص می زنند که در خصوص ذهب و فضه مطلقا ضمان هست، شرط بشود یا نشود، در روایت زرارہ بود إلا أن یشرط عدم الضمان، باز هم اینجا رجوع به قاعده المومنون عند شروطهم است، عرض کردیم در این روایت سه صورت ذکر شده، مطلق ذهب و فضه، شرط ضمان، شرط عدم ضمان اما در آن روایت دراهم و دنانیر مطلق آمده، شرط عدم ضمان ذکر نشده.

علی ای حال کیف ما کان این راجع به آن مثال بود و مناقشاتی که در مثالش بود، به نظر ما یکی دیگر از مثالها که شاید به یک لحاظی به نظر ما از آن مثال قوی تر و دقیق تر باشد بحث التفات در حال نماز است، روایاتی که در باب التفات در حال نماز آمده و در کتاب وسائل در ابواب قواطع نماز باب سومش است یا باب ۳۲ به نظرم، ابواب قواطع است ما امروز خیال می کردیم که از وسائل می خوانیم خودمان را آماده کردیم برای خواندن از وسائل.

و در کتاب جامع الاحادیث هم مفصل، باب های ۲۰ است یا ۲۵ است، سه نیست، اوائل ابواب نیست، شماره اش را درست نمی دانیم، مفصل آورده و چون در وسائل مثل همیشه گفته تقدم ما يدلّ علی ذلک و یأتی ما يدلّ علی ذلک اما در جامع الاحادیث اینها را آورده، مجموعا به نظرم ۴۶ یا ۴۸ تا حدیث است در باب التفات، این که در این کتابهای فقهی ما آمده خیلی کم است، آن جا ایشان خیلی جمع و جور کرده و یا ۴۶ یا ۴۸ تا حدیث در باب التفات. البته التفات در نماز هم در وسائل و هم در جامع الاحادیث بعضی هایش مراد از آن التفات یعنی در حال نماز متوجه خدا نباشد، التفات عن الله، مراد این است، این این جا مراد ما نیست، آن مال حضور قلب در نماز و توجهش و توجه الی الله داشته باشد، غیر خدا در نظرش نیاید و یک معنای التفات این است که سرش را برگرداند یا بدنش را برگرداند، این هم در تعابیر گاهی اگر بدن برگردد انحراف می گویند و لذا قد یقال که التفات خصوص برگرداندن سر است، آدم سرش را از قبله

برگرداند، حالا مقدار برگرداندن سر چه مقدار باشد و چه حدی باشد که صدق استقبال هم بکند چون استقبال که جزء فرائض نماز است، جز سنن هم نیست و چجور التفات با سر یا التفات با بدن، التفات با بدن اگر زیاد شد چون مقادیم بدن رو به قبله بر می گرداند آن جا مسئله اخلاص به قبله و اینها مطرح است اما در سر نه چون مقادیم بدن رو به قبله است و سرش را فقط بر می گرداند، آن وقت هم این سر برگرداندن یا حاجتی که هست انواع و اقسام که دارد که ما حالا وارد اقسامش بشویم طول می کشد، آنچه که ما الان در روایات داریم طوائف مختلف روایات است، حالا من خوب شد بحث کتاب مستمک را آوردم من اقسامش را از مستمک مرحوم آقای حکیم متعرض بشویم و بعد وارد حالا دیگه روایاتش را بخواهیم بخوانیم خیلی طول می کشد، دیگه روایات را متعرض نمی شویم، ایشان چون روایات را دارد یعنی تعرض به روایات به عنوان مستقلا از کتاب وسائل.

عرض کنم که در کتاب عروه فصل فی مبطلات الصلوة، به عنوان مبطلات آورده، سابقا عرض کردیم گاهی می گویند موانع، گاهی می گویند قواطع، گاهی مبطلات می گویند که اینها نکاتی دارند که اگر وارد آن بحث بشویم خارج می شویم، در مبطلات نماز که ایشان نقل فرمودند و آوردند مبطل چهارم الالتفات، آنی که در ترتیب ایشان هست.

و اصطلاح مبطل در این جا به اصطلاح ایشان آن چیزی است که نماز را از بین ببرد، بله نوشتند الرابع تعمد الالتفات بتمام البدن إلى الخلف، گفته شده این التفات نیست، این انحراف است، این نکته ای است که ایشان نوشته، أو إلى اليمين أو اليسار بل و إلى مابينهما علی وجه يخرج عن الاستقبال، این به بدن و إن لم يصل إلى احدهما یعنی به راست و چپ این قدر نشود که به راست برسد و یا چپ و إن لم يكن الالتفات حال القراءة أو الذكر، این یک اصطلاحی است چون در نماز و خصوص نماز غیر از مسئله مانع، مانع آنی است که یلزم من وجوده عدم آن، این را اصطلاحا مانع می گویند، قاطع آنی است که هیئت اتصالی را بر می دارد و لذا صدق قواطع در جایی باید باشد که برای آن عمل هیئت اتصالی در نظر گرفتند، ایشان می خواهند بگویند التفات از قبیل قاطع نیست، حالا فکر می کنم در وسائل حالا اگر حواسم پرت نباشد چون امروز سریع نگاه می کردم روایاتش را در وسائل و جامع الاحادیث، به نظرم در وسائل عنوان ابواب قواطع الصلوة اما مراد از قواطع در این جا این قاطع اصطلاحی نیست، قاطع اصطلاحی در جایی گفته می شود که برای آن

عمل هیئت اتصالی فرض بشود، برای عمل فرض کنند که دارای هیئت اتصالی است و آن هیئت اتصالی به اصطلاح از بین برود، این را اصطلاحاً قاطع می گویند، آن وقت چون قاطع اگر در اثنای ذکر نباشد می گویند اشکال ندارد چون هیئت است یعنی به اصطلاح مانعی نیست اما ایشان می خواهد بگوید التفات قاطع نیست، التفات اصلاً مانع است یعنی مبطل است، یعنی اصلاً یک معنای عام، اعم از مانع و قاطع و مبطل و رادع و اینها، مبطل نماز است، لذا فرمود و إن لم یکن حال بل الاقولی ذلک در التفات بالوجه، اگر سرش را برگرداند إلى الخلف، البته این التفات إلى الخلف را گفتند مع الامکان، فرض کنید بشود، عادت کرده که می تواند سرش را کامل به عقب برگرداند.

و لو بمیل البدن علی وجه لا یخرج عن الاستقبال، مراد از استقبال در این جا مقادیم بدن است، مقادیم بدن هنوز از حد قبله خارج نشده لکن سرش تماماً عکس است یعنی ۱۸۰ درجه برگشته.

و اما الالتفات بالوجه یمیناً و یساراً مع بقاء البدن مستقبلاً فالاقوی کراهته، باز هم مع عدم کونه فاحشاً و إن کان الاحوط اجتنابه ایضاً خصوصاً إذا کان طویلاً و سیماً إذا کان مقارناً لبعض افعال الصلوة که احتمالاً قاطعیت باشد خصوصاً الارکان، سیماً تکبیر الاحرام و اما إذا کان فاحشاً ففیه اشکال، دقت بکنید چقدر قید خورد. این سرش چه بود؟ چون روایت این طوری است، ایشان آمد جمع بین روایات را به این ترتیب کرد، یک دفعه التفات إلى الخلف به بدن است، یمین و یسار به بدن است، یک دفعه به وجه است، یکدفعه فاحش است و هلم جرا، این به خاطر کیفیت جمع بین روایات و فیه اشکال احتیاط و جویی کرده است فلا یترک الاحتیاط حینئذ و کذا تبطل مع الالتفات سهواً فیما إذا کان عمده مبطلاً، چون اگر عمدش مبطل بود بیشترش به خاطر استقبال بود و قبله جزء آن پنج تاست، لا تعاد الصلوة إلا من خمس، إلا إذا لم یصل إلى حد الیمین و الیسار بل کان فیما بینهما فإنه غیر مبطل إذا کان سهواً و إن کان بکل البدن، این به خاطر یک روایتی که دارد که ما بین المشرق و المغرب قبله، یعنی در واقع از قبله برنگشته است.

عرض کنم که مرحوم آقای حکیم، حالا من تصادفاً فکر می کردم مرحوم آقای خوئی این مسئله را که متعرضش شدند، در این شرح تقریرات ایشان چاپ شده آنی که مربوط به مستند است شماره چهار دارد، نمی دانم در این سلسله آثار که همه را آوردند شماره اش چند است، به هر حال این در بحث مبطلات صلوئه است، بعد از تسلیم و تشهد و تعقیب متعرض این بحث شدند.

مرحوم آقای خوئی را ما خیال می کردیم که آقای خوئی را بخوانیم، دیدیم که ایشان متأسفانه متعرض مسئله انقلاب نسبت نشدند، خیال می کردیم ایشان به این مناسبت متعرض انقلاب نسبت و بحث اصولی را پیش کشیده باشند لکن دیدم آقای حکیم تقریباً بیشتر، ایشان هم تعبیر به انقلاب نسبت نکرده، نه این که آقای حکیم تعبیر به انقلاب نسبت فرمودند، باز یک مقداری بهتر شده.

حالا بعد آقای حکیم بعد از این که إنما الخلاف فلان، بعد ایشان می گوید و النصوص فيه مختلفة، فمنها ما دلّ علی قدحه مطلقاً، این همین نسبتهایی که عرض کردم، کصحیح عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام سألت عن الجعفر یلتفت فی صلوته قال لا و لا ینقض و موثق ابی بصیر عن ابی عبدالله إن تکلمت أو صرفت وجهک عن القبلة فاعد الصلوة، این مطلقات این طرفی است، حتی دارد مسئله صرفت وجهک عن القبلة یعنی چپ، راست، مشرق و مغرب.

فمنها ما دلّ علی عدم قدحه مطلقاً، این طرف مطلق است، آن طرف هم مطلق کخبر عبدالملک سألت ابا عبدالله عن الالتفات فی الصلوة أیقطع الصلوة؟ قال لا و ما احب أن یفعل، لکن انجام ندهد، لکن قاطع نماز نیست.

این کلمه أیقطع الصلوة در این جا قاطع اصطلاحی نیست، این یقطع مثل کلام صاحب وسائل به معنی مبطل نه این که قاطع در مقابل مانع که عرض کردیم. أیقطع الصلوة فقال لا و ما احب أن یفعل.

خب این دو طائفه شد و منها ما یدلّ علی قدحه إذا کان فاحشاً، تقید به خیلی زیاد باشد، کصحیح الحلبي عن ابی عبدالله علیه السلام قال إذا التفت فی صلوته مکتوبه، البته اینجا صلوته مکتوبه هم دارد، قید دارد، من غیر فراغ فاعد الصلوة إذا کان الالتفات فاحشاً و فی حدیث الاربع مائة عن علی علیه السلام الالتفات الفاحش یقطع الصلوة، لکن این حدیث اربعمائه یک تتمه ای هم دارد که احتمال می دهم آن شاید مدرج باشد، و ینبغی لمن کذا، حالا ما می خواستیم بگویم ایشان روایت را از کتاب بخوانند ولی متأسفانه ایشان امروز تشریف

نیاوردند، دیگه حالا یا بعد باید بخوانیم یا آقایان مراجعه کنند چون ما این را امروز بیشتر به جنبه مثالی آوردیم، این طائفه سوم إذا کان فاحشا.

طائفه چهارم منها ما يدلّ علی قدحه، قدح الالتفات إذا کان بکله، حالا ایشان بکله یعنی بکل مصلی، ظاهرش ضمیر مصلی به خود آقا برگردد کصحیح الزرارة أنه سمع اباجعفر یقول الالتفات یقطع الصلوۀ إذا کان بکله، آقای خوئی هم بحث کردند که این ضمیر کله به مصلی بر می گردد، ایشان فرمودند ضمیر ظاهرا چون اسم مصلی برده نشده، باید به التفات، به کل التفات، مرادش یعنی به اصطلاح همانی که ما امروز می گوئیم ۱۸۰ درجه، اگر ۱۸۰ درجه التفات پیدا کرد برگشت این به اصطلاح باطل است.

علی ای حال من عرض کردم انصاف قصه این روایات همین روایت حلبی تقطیع شده، حالا چون نمی خواهیم وارد بحث روایی بشویم، تصادفا این روایت حلبی هم در کتاب جامع الاحادیث در دو باب آورده، یکی در همین باب قواطع و مبطلات نماز یکی در باب التفات، یکی در باب لا یقطع الصلوۀ مرور شیء بین یدی المصلی، در آن باب مرور و عدم بطلان صلوۀ، مرور شیء لا یقطع صلوۀ المصلی آنجا یک متنی را تهذیب نقل می کند از همین سند و با همین سند از کتاب حلبی، حالا نمی دانیم کتاب حلبی است یا کتاب ابن ابی عمیر اما آن خیلی نافع است، یعنی سه تا سوال را آورده، این سوال اخیر جدش کردند، تقطیعش کردند، خیلی نافع است، اگر کسی بخواهد مصادر اولیه را بازسازی بکند این برای بازسازی مصادر اولیه از این جهت فوق العاده است.

و منها ما يدلّ علی قدحه إذا کان إلی خلفه کالمروی عن محکی السرائر عن جامع البزنطی، معلوم می شود خود آقای حکیم هم کتاب سرائر در اختیارشان نبوده، در خاتمه سرائر عرض کردیم کرارا و مرارا که یک فصلی را آورده، بخش روایی، مرحوم ابن ادریس انصافا در مجموعه کارهایی که از ایشان دیدیم مجموعه خوبی از متون اصلی روایی ما پیش ایشان موجود بوده و ما اصولا فکر می کردیم ایشان در نسخه شناسی و اینها خیلی قوی نباشد، اجمالا بد نیست، نه انصافا نمی شود انکار کرد. ایشان از یک کتابی به نام جامع البزنطی تعبیر ایشان صاحب الرضا علیه السلام استخراج کردند، آقای خوئر در اینجا فرمودند، البته ایشان هم نوشته کالمروی عنوان به آن نزده، کالصحیح نگفت، عده ای از آقایان اینها را صحیح حساب می کنند، می گویند صحیح بزنطی، اینها که از حضرت رضاست، عده

ای هم مثل آقای خوئی می گویند نه این سند ندارد، ایشان سند ندارد، من دیدم یکی از آقایان معاصر که خدمت مرحوم استاد بوده ادعا می کند من به استاد عرض کردم ابن ادریس سند عمومی به شیخ دارد، آن سند را با سند شیخ به کتاب بزنطی جمع بکنیم نتیجه اش این است که سند صحیح است، ایشان نوشته فارتضاه الاستاذ، من تا وقتی که خودم درس آقای خوئی می رفتم یاد نمی آید ایشان قبول کرده باشند، حالا شاید بعد از ما بوده زمان های بعد، چون من تا حدود ۱۴۰۰ را درس ایشان رفتم و دیگه بعدش نمی دانم ۱۴۰۶ ظاهرا ایشان تمام کرد یا ۱۴۰۸، مثل این که ۱۴۰۶، دیگه من اطلاعی ندارم بعد ایشان اما تا آن جایی که ما رفتیم ایشان مصر بودند که این کتاب مستطرفات مرسل است إلا همان کتاب نوادر مال محمد ابن علی ابن محبوب چون آن را هم ایشان می گوید بخط جده شیخ ابی جعفر الطوسی، چون به خط مرحوم شیخ ابوجعفر است ایشان از این جهت ننام می برد یعنی می گویند صحیح است و این جا در همین که چاپ شده فرمودند به این که خبر ضعیف است لجهالة الطريق ایشان دارند.

بنده عرض کردم البته این کتاب یک تاثیری هم گاهی در بعضی از احادیث مشهوره دارند، همین جامع بزنطی و تاثیرش بیشتر به خاطر همین روایت معروف علینا إلقاء الاصول و علیکم تفریع، فقط در این جا آمده، در سرائر آمده، جای دیگری این حدیث را نداریم لکن خیلی معروف شده که صحیح بزنطی عن الرضا علیه السلام و عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی اشکال می کردند.

بنده سراپا تقصیر به ذهنم رسیده، حالا ابن ادریس اجمالا بد نیست، خوب است، من نگاه کردم بعضی جاهای دیگه هم با نسخ اجمالا آشنا بوده و دقتی می کرده اما ظاهرا در مورد جامع بزنطی ظاهرا که ایشان اشتباه فهمیدند، ظاهرا این طور است، به نظر من یک کتابی را ایشان دیدند نوشته بود پشتش که هذا کتاب جامع، ایشان خیال کرده این جامع بزنطی است، این جامع در آنجا به معنای مجموعه است، مجموعه چند تا حدیث بوده یا قطعاتی از چند کتاب بوده که شخص اسمش را جامع گذاشته، ایشان به ذهن مبارکشان رسیده که این جامع مال بزنطی است، به هر حال ما که هنوز نفهمیدیم.

این در این چیزی که ایشان از جامع بزنطی نقل می کند حدود از این چاپ قدیم نزدیک نصف صفحه کمتر از کتاب علی ابن جعفر است اصلا و کرارا عرض کردیم که مرحوم بزنطی اصولا از علی ابن جعفر روایت ندارد، ما هیچ روایتی نداریم که مثلا بزنطی، صفوان، ابن

ابی عمیر و این اشخاص از علی ابن جعفر نقل کرده باشند، اصلاً هیچ کدام از این بزرگان این مرحله از علی ابن جعفر رحمه الله و رضوان الله تعالی علیه نقل نکردند و لذا اصلاً یک جا هم دارد قال علی و سالتہ، تعجب می کنم که آقایان توجه نفرمودند، قال علی علی ابن جعفر، در یک تکه هم دارد، این روایتی هم که آمده تصادفاً از همان روایت است، به این جهت اسم بردم، این روایت تصادفاً از همان روایت علی ابن جعفر است که اول جامع بزنطی آمده و مال علی ابن جعفر هم نیست و لذا آقای حکیم هم آخرش دارد و نحوه خبر ابن جعفر، یعنی علی ابن جعفر، اصولاً همین خبر اصل است، آن کتاب یک مجموعه ای از احادیث بوده و در اختیار ایشان قرار گرفته، خیال کردند که جامع بزنطی است، اصلاً آن جامع بزنطی نیست، لذا این حدیث علینا اللقاء الاصول و علیکم التفریع که در این کتاب جامع بزنطی دوبار هم آمده نه یک بار، یک بار خود ایشان از امام رضا نقل می کند و یک بار هم با یک واسطه از امام صادق نقل می کند که امام صادق فرمودند إنما علینا اللقاء الاصول و علیکم التفریع، به نظرم إنما هم دارد، چون سابقه زمانیش طولانی است نمی توانم بگویم و لذا ما هم سابقاً کرارا عرض کردیم این دو تا حدیث سند ندارند، علیرغم این که من زیاد دیدم، یعنی زیاد یعنی چند موردی که من مشاهده کردم، وقتی از او تعبیر می کنند بصحیحة البزنطی عن الرضا تعبیر می کنند و روشن شد که این روایت صحیح نیست و می گویم چون بعضی ها نوشتند، آقای خوئی اواخر قبول کردند که این روایت صحیح باشد، لکن فکر نمی کنم، تا آنجایی که من دیدم و در نوشته های ایشان هم چاپ شده یک جا ندیدم که ایشان تعبیر کرده باشند که این کتاب ثابت است إلا همان کتاب نوادر، این نوادر هم اوائل نبود اواخر می گفتند، اوائل اوائل شاید مثلاً نبود اما اواخر، مراد ما از اواخر از سال های ۸۵ قمری به بعد احتمال می دهم و من در درس از ایشان شنیدم، کرارا در درس از ایشان شنیده بودم که نوادر محمد ابن علی ابن محبوب را قبول می کردند به خاطر این که به خط جدش شیخ ابی جعفر طوسی بود، البته اگر کسی بخواهد مناقشه بکند و نق نق بکند جا دارد چون اگر بنا شد ایشان خبر در نسخه شناسی نباشد این که به او گفتند، چون ایشان نوه دختری هم هست، از طرف دختر است، به او گفتند این خط مرحوم شیخ است، ایشان هم باور کرده، این مقدار کفایت نمی کند اگر طرف خبرویت کافی نداشته باشد، آشنایی نداشته باشد، شواهد نداشته باشد خواهیم نق نق بکنیم جای نق نق دارد، این طور نیست که حالا آن کتاب هم مسلم باشد، راجع به کتاب سرائر و مستطرفات، مستطرفات کتاب

خوبی است، به هر حال انصافا بخش خوبی از کتاب است و ما را با عده‌ای از مصادر اصحاب آشنا می کند، لطائفی دارد، غیر از این چیزهایی مثل جامع بزنطی لطائف خوبی دارد برای آشنایی ما با کتب مشهوره فوق العاده مفید است، از این جهت بخش خوبی است.

ایشان این طور دارد عن الرجل يلتفت في صلوته هل يقطع ذلك صلوته؟ قال إذا كانت الفريضة و التفت إلى خلفه فقد قطع صلوته فيعيد بما صلى و لا يعتد به و إن كانت نافلة لا يقطع ذلك صلوته و لكن لا يعود، این کار را دو مرتبه نکند. این هم روایت دیگره.

و فی صحیح علی ابن جعفر، این صحیح علی ابن جعفر در جای دیگره آمده، عن الرجل يكون في صلوته فيظن أن ثوبه قد انخرق، خیال می کند لباسش پاره شده أو اصابه شيء، هل يصلح له أن ينظر فيه أو يمسه، در کتاب کافی فکر می کنم یا یک مصدر دیگری که سندش صحیح است یمسه دارد، در کتاب قرب الاسناد أو يُفْتَشَّه، أن ينظر فيه أو يفتشه، تفتیش بکند، نگاه بکند، یمسه نه با دست ببیند پاره شده، لباسش پاره شده یا نه.

قال إذا كان في مقدم ثوبه أو جانبه، اینجا جانبه نوشته اما به نظرم در آن نسخه ای که هست جانیبه است، فلا باس، و إن كان في موخره فلا يلتفت فإنه لا يصلح، این هم که اصلا عنوان خلف و موخر

حالا این چند تا طائفه شد؟ ایشان آقای حکیم و لا ينبغي التامل فی وجوب حمل المطلقات نفيا و اثباتا علی المقيدات، حالا مقيدات هم مختلف بود و لأجل أن المقيد الاول، مقيد اول عبارت از این که فاحش باشد، اعمّ مطلقا من كل من الاخيرين يتعين حملة عليهما و لأجل أن بين الاخيرين عموما من وجه، اخيرا این که إذا كان بکله یا إذا كان إلى خلفه، يتعين الاخذ باطلاق كل منهما علی ما هو المقرر فی الجمع العرفی بین القضايا الشرطية التي يتحد جزائها و يتعدد شرطها من أنه إذا كان بين الشرطين عمومٌ مطلقٌ يُحمَل العام علی الخاص مثل إن كان زيدا عالما فاکرمه و إن كان زيدا عادلا فإکرمه و إن كان بينهما عمومٌ من وجه يُوخَذ باطلاق كل منهما، مثل إن كان زيدا عالما فاکرمه و إن كان زيدا عادلا فاکرمه و المتحصل من ذلك ادهية الالتفات بالكل مطلقا ولو كان إلى اليمين أو اليسار و قادهية الالتفات إلى الخلف مطلقا ولو كان بوجهه، لا بکله و عدم قدح الالتفات بالوجه إذا لم يكن بکله و لم يكن إلى خلفه و إن كان فاحشا كما هو الظاهر من صحيح ابن جعفر و من ذلك كله تعرف صحة ما في المتن كما تعرف الاشكال في ظاهر جملة من عبارات الاصحاب في

.....

مقام تحديد موضوع الابطال فى المقام فى بعضها أن الالتفات إلى ما وراءه و فى آخر أنه الالتفات بحيث يرى من خلفه و فى آخر أنه التفات بکله و فى آخر غير ذلك، این در کیفیت جمع بین روایات بین اصحاب ما اختلاف پیش آمده چون طوائف مختلف دارند پس روشن شد، من به نظرم می آید این مثال از مثال عاریه شاید بهتر بود، خیلی کاملاً دیگه واضح بود، فاحشاً إلى خلفه بکله لا يقطع صلوته، خیلی اطلاعات و عموماتش باهمدیگر مشکل دار بود.

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين